

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم شیخ فرمودند در دو مورد کذب جایز است؛ یکی در مورد ضرورت و اضطرار و یکی هم در مورد اصلاح ذات بین. و عرض شد که همین مطلب هم در کلمات به اصطلاح غیر ما هم آمده. در کتاب معروف یک مقداری از این مطالب را از این کتاب احیاء العلوم غزالی گرفتند. آن هم دارد همین بحث را دارد. و عرض کردیم که احیاء العلوم غزالی روی روش خودش وارد شده و تعجب این است که مرحوم استاد روی روش وارد نشدند. غزالی چون حرمت کذب را قبح کذب را ذاتی نمی داند به خاطر مضاری که بر آن بار می شود. لذا می گوید اگر واقعا مصلحتی بر آن بار شد دیگر آن وقت حرمت ندارد. در بعضی از موارد مباح می شود؛ در بعضی از موارد به حسب آن مسئله واجب می شود. اصلاح ذات البین را هم واجب گرفته است.

و این راه، راه درستی است. طبق قاعده همین است. این راهی که ایشان رفته و خوب بود مرحوم استاد چون مرحوم استاد مثل ایشان هستند. در مبنایشان مثل ایشان هستند. قبح کذب را ذاتی نمی دانند. ما که ذاتی می دانیم. لذا ایشان هم البته قبول کردند لکن حقیقت همین بود که ایشان هم همان راهی را که غزالی رفته گرفته باشند.

عرض کردیم غزالی مسئله توریه یعنی به اصطلاح راه تخلص را هم متعرض شده که اگر امکان تخلص دارد دروغ نگوید، اصلاح بکند بدون دروغ. اگر امکان ندارد دروغ بگوید.

مرحوم شیخ قدس الله نفسه فرمودند که روایات ما و فتاوی اصحاب اطلاق دارد. حتی اگر توریه ممکن باشد باز هم دروغ بگوید. یعنی حتی ممکن است اصلاح بدون دروغ هم بشود باز هم دروغ بر او جایز است چون روایات اصلاح اطلاق دارد. مخصوصا آن روایتی که می گوید المسلم لیس بکاذب یا لیس بکذاب. داشتیم حالا فعلا روایت را می خواندیم بعد نتیجه گیری نهایی که می شود در اینجا معتقد شد. انشاء الله تعالی

دیروز به روایت شماره ۶ رسیدیم. امروز روایت شماره ۷، بله، عن ابی علی الاشعری مرحوم کلینی از مشایخ معروف قم، احمد بن ادریس، اسم ایشان احمد بن ادریس عن محمد بن عبد الجبار، که ایشان هم بسیار بزرگوارند. عن الحجال؛ البته من سابقا کرارا عرض کردم طریق مرحوم کلینی به کتاب صفوان، صفوان بن یحیی همین است. ابو علی الاشعری عن محمد، زیاد تکرار می شود عن صفوان.

و حجال هم تقریباً به لحاظ شخصیت علمی عبدالله بن محمد الحجال المزخرف؛ زخرفه نقش بستن است. حالا یا با طلا یا بدون طلا نقش بستن در دیوار و این جور چیزها را زخرفه می گویند. ظاهراً شغل ایشان این بوده است.

مرحوم حجال از اجلای اصحاب است. بسیار مرد فوق العاده و جلیل القدری است انصافاً. البته مثل صفوان نیست. احتمال هم دارد که کتاب ایشان باشد. احتمال دارد.

به هر حال حجال فرد بزرگواری است. عن ثعلبه، ایشان ثعلبه بن میمون، ایشان هم از اجلای اصحاب است. اضافه بر وثاقت، متصف به فقاقت، زهد، جزو علمای عرفانی هم بوده به اصطلاح امروز ما. خیلی اهل زهد و ورع و تقوا ثعلبه بن میمون، ایشان هم از اجلای اصحاب است.

عن معمر بن عمر، الان ۰۴:۰۶

عطاء هم در اینجا تشخیصش مشکل است. قال قال رسول الله (ص)، لکن خیلی دو نفر، یعنی چهارتایی شان هم ابو علی هم محمد بن، اینجا از اجلای اصحاب هستند. نه از ثقات، فوق وثاق هستند. اصلاً اینها دنبال وثاقت اینها نباید صحبت کرد. و من عرض کردم دقت بکنید وقتی می گوئیم فلان را نجاشی توثیق کرده یا شیخ توثیق کرده یا موثق است به فلان، این مال افرادی است که درست ما اطلاع نداریم. بعد افرادی را که ما کاملاً می شناسیم یا به خاطر کثرت توثیقات، به خاطر کثرت روایات و مراجعه به روایاتشان و مجموعه روایاتی که در شرح حالشان و احوالشان آمده، دیگر ما در آنجا تعبد نداریم. خودمان ایمان داریم. ما الان راجع به این چهار نفر دیگر تعبد نیست که بگوئیم چون نجاشی گفته. چون هم مستقیماً به روایاتشان زیاد مراجعه کردیم، احوالشان را دیدیم. انصافاً در این چهار تا در مراتب بسیار عالیه هستند. مثلاً به اصطلاح ما مراجع مثلاً، چطور می گویند مراجع توثیق نمی خواهند. اینها در حد فقها و علما و اجلای اصحاب هستند. اینها در حد این نیستند که مثلاً بگوئیم نجاشی توثیقشان کرده است. تعبد به توثیق نجاشی راجع به این چهار بزرگوار نداریم.

محمد بن عبد الجبار و حجال کوفی و ثعلبه بن میمون کوفی و معمر بن عمر، عرض کردم الان ۰۵:۳۰ به ذهنم می آید که مشکل دارد به هر حال. یعنی به خاطر ثعلبه می شود قبولش کرد، چون اینها خیلی بزرگوار هستند. اما

قال قال رسول الله (ص)

س: دو تا یا یکی بودنشان اینها معمر بن عمر و عطا، دو تا هستند؟

ج: دو تا هستند، ظاهرا دو تا هستند.

لا کذب علی مصلح ثم تلا ایتها العیر انکم لسارقون ثم قال و الله ما سرقوا و ما کذب، ثم تلا بل فعله کبیرهم هذا فستلوهم ان کانوا ینطقون ثم قال و الله ما فعلوه و ما کذب.

خب این هم راجع به هر دو گذشت. صحبت هایش گذشت. راجع به آیه مبارکه قصه حضرت ابراهیم (ع) گفتیم آخر بحث کذب یک بحثی می کنیم. دیگر ظاهرا باید چون طولانی شد دیگر به همان مقداری که گفته شد اکتفا بکنیم. بیشتر می خواهیم جواب مرحوم علامه طباطبایی داده بشود. دیگر حالا همان مقداری که گفتیم.

این روایت هم اشاره می کند و ما فعلوه و الله ما فعلوه، می خواهد بگوید که همان قسمت تعلیق است؛ یعنی کلام جزمی نبوده، تعلیقی بوده. بد نیست.

آنچه که در این روایت الان به نظر ما خیلی محل بحث است و قابل عنایت است، این قال قال رسول الله (ص) لا کذب علی مصلح. این را من ندیدم. عن مصلح لیس بکذاب بود، اما لا کذب علی مصلح. این تقریبا عرض کردیم دوسه روز پیش هم عرض کردیم. با مطلبی که مرحوم، البته استاد استظهار از این روایت نکردند. خودشان به ذوق خودشان آوردند. مرحوم استاد اصلحوا بین اخویکم را اطلاق گرفتند و با روایت کذب، کبر مقتا عند الله عموم و خصوص من وجه پیدا می کند. ایشان می گوید اگر در مورد به اصطلاح ماده اجتماع که کذب اصلاحی باشد، برگردیم به روایاتی که مجوز است.

عرض کردیم معلوم می شود این استدلال اجمالا خوب است. یعنی چون ما عرض کردیم دو تا مشکل این استدلال دارد. یکی اینکه اشکال اخباری ها که اطلاقات کتاب حجت نیست، یکی اشکالی که غالبا اصولی ها متأخر می گیرند که آیه در اصل تشریع است اطلاق ندارد. مقدمات حکمت جاری نمی شود.

از این عبارت اگر روشن بشود لا کذب علی مصلح، می خواهد بگوید اطلاقات اصلاح می ماند. روشن شد؟ اطلاقات اصلاح به حال خودش می ماند. می توانیم تمسک به اطلاقات اصلاح بکنیم. اصلحوا بین اخویکم. بحیثی که این عنوان، عنوان کذب را بر می دارد. همان مثالی که دیروز عرض کردیم همان مثال دیوار، این روایت یک طایفه ای از روایات است که اصلا می گوید در این امر وجودی دنبال اضطرار نیستیم. خودش یک عنوانی است. مثل تقیه مداراتی و تقیه خوفی. دیروز هم شاید بعد از درس عرض کردم نمی دانم کی صحبتش را مطرح

کردیم. در تقیه خوفی حالت خوف است که تقیه می کند. اما در تقیه مداراتی خوف نیست. برای تحویف الی قلوب العامه انسان مثلاً با آنها نماز بخواند. این تقیه مداراتی است.

این تقیه کذب هم همین طور است. کذب اضطراری و کذب اصلاحی. از این روایت شاید در بیاید که مطلب مرحوم استاد درست است. خود استاد تمسک نفرمودند، اشکال نکنید من در مصباح الفقاهه خود ایشان تمسک نکردند. عمده این بود که آیا می توانیم به اطلاق اصلاحوا بین اخویکم تمسک بکنیم؟ بگوییم اصلاحوا بین اخویکم ولو به کذب. سوال این بود. اصل سوال که ما مطرح کردیم این بود. چون ممکن است بگوید آقا آن اطلاق ندارد دیگر. یا حرف اخباری ها که اصلاً کتاب اطلاق ندارد یا در این مقام بالخصوص؛ چون در مقام تشریع است. در مقام بیان نیست که اطلاق داشته باشد.

از این روایت اشعار دارد که می شود فهمید. کذب علی مصلح، این که همان مصلح خودش یک عنوانی است. عنوان مصلح خودش یک عنوانی است. این عنوان این قدر به اصطلاح اطلاق دارد که حتی موارد کذب را هم می گیرد. موارد مثلاً غیبت را هم می گیرد. لا کذب علی مصلح این طور است.

س: نمی شود گفت اینجا حرمت کذب را دارد نفی می کند؟

ج: احتمال هست ولی لا کذب تعبیرش نمی خورد. کذب نیست، با اصلاح کذب نیست.

س: اصلاح هم اینجا دیگر اعم از اصلاح ذات البین است. هر هدف خوب است.

ج: ظاهرش اصلاح باشد دیگر

س: یعنی اصلاح بین دو نفر نیست

ج: بله، نه اصلاح بین دو نفر نیست. کاری که در آن منفعت باشد.

حدیث شماره ۸، مرحوم ابن ادریس در آخر سرائر، عرض کردیم در آخر سرائر در آن زمان رسم بود این کتاب فقط ابن ادریس نیست.

مقنعه شیخ مفید هم همین طور است که مثلاً بعد از کتاب الصلاة باب الزیادات دارد. یک رسمی بود در آن زمان، حالا مثلاً فرض کنید در شرایع نیست، در کتب علامه نیست. این یک رسمی بود در یک زمان که وقتی کتاب را می آوردند آخرش یک باب الزیاداتی می آوردند. باب الزیادات مجموعه روایاتی بود که در مقنعه شیخ مفید داریم، در سرائر ابن ادریس داریم. باب الزیادات یا باب النوادر، اسمش به نظرم حالا

هر دورا نوشته یکی. آخرش بعد می گوید و هی ما استطرفناه من الکتب، لکن بیشتر معروف شده به باب مستطرفات سرائر. اصلش عنوانش را ببینید اگر کتاب پیشتان هست. یا زیادات است یا نوادر است. حالا خود من هم حالا تردید برآیم پیدا شد.

لکن چون گفته ما استطرفناه، ما استطرفناه معلوم می شود به مستطرفات است. چیزهایی که به اصطلاح اطراف را گرفته است. اطراف یک اصطلاح اهل سنت دارد. اینجا اطراف یعنی قطعه. طرف یعنی قطعه. یک قطعه ای از کتاب عبدالله بن کبیر یا کتابهای دیگر. نمی دانم چهل و خرده ای کتاب هست، یا هشت تا کتاب چند تا کتاب است.

س: باب الزیادات

ج: باب الزیادات

و هی نوادر، نیست؟

س: باب الزیادات، نه، و هو آخر ابواب هذا الكتاب من ما استزعة واستطرفة

ج: هان پس نوادر دارد. ذهنم بود زیادات، پس معلوم می شود خیلی فراموش نکردم.

علی ای حال این در این باب آخر کتاب مجموعه روایات را آورده متفرقه است و از کتبی نقل کرده است. عرض کردم تا یک زمانی حتی امثال مرحوم شیخ انصاری این را معروف بود که صحیح می دانستند. این روایتی را که مرحوم ابن ادریس آورده صحیح می دانستند. مخصوصا تعبیرشان این بود که ابن ادریس قائل به حجیت خبر نیست. می گوید آن که مفید علم است. پس این که ایشان دیگر اینها را علمی می دانسته یعنی علم داشته به این که این روایات ثابت است.

لکن خب بعدها شبهه شد، بحث کردند که روشن نیست و خود استاد هم همین طور است. سابقا اینها را می گفت مثلا صحیح فلان همین که در کتاب ابن ادریس بود. بعد خود ایشان هم برگشتند.

در عباراتی که تقریرات ایشان نوشته شده، دیگر اسم نمی برم. بعضی هایشان غلط نوشتند، یعنی واضح نوشتند. این توضیح را ندادند. این تقریراتی که مختلف ایشان در باب حکم مرحوم استاد. استاد فقط آنچه که در کتاب زیادات یا نوادر از کتاب نوادر المصنف ظاهرا، اگر نگاه بکنید نوادر المصنف، اسم این کتاب در کتاب شیخ طوسی نوادر المصنفین آمده است. لکن به نظرم در کتاب ابن ادریس آخرهایش هم هست، و من ذلک من استطرفناه من کتاب نوادر المصنف تألیف محمد بن علی بن محبوب. ایشان می گوید و هی بخط جدی شیخ

ابی جعفر الطوسی عندی. معلوم می شود مرحوم شیخ که به بغداد آمده یک نسخه از نوادر را به خط خودشان استنساخ کردند. ادعا می کنند که این نسخه پیش من است.

مرحوم استاد هدفشان این است، نظرشان این است که خصوص این کتاب، کتاب نوادر المصنفین یا نوادر المصنف، نیست در کتاب؟ نوادر المصنف است نیست؟

س: این را تا آخر قبول داشتند؟

ج: بله

س: نوادر المصنف آورده

ج: در کتاب ایشان نوادر المصنف آورده مرحوم ابن ادریس. لکن در کتب اصحاب ما همان فهرست و اینها به اسم نوادر المصنفین آمده است. نمی دانم حالا اسمشان را چه بگذاریم. مرحوم استاد تا آخر این را قبول داشتند که از مستطرفات خصوص آنچه که از نوادر المصنف است این را قبول بکنیم.

س: چرا وجهش چه بوده؟

ج: چون می گوید بخط جدی شیخ ابو جعفر. مرحوم شیخ طوسی طریقتش به نوادر صحیح است. پس قبول می کنیم.

البته این هم توضیحی می خواهد که طریقت شیخ طوسی در تهذیب به نوادر خالی از شبهه نیست. حالا آن اصلا طریقت شیخ طوسی به محمد بن علی بن محبوب احتیاج به یک بررسی خاص دارد. یک وقتی که انشاء الله حدیثی که توش آن باشد آنجا متعرض می شویم. فعلا وارد آن بحث نمی شویم.

علی ای حال این را مرحوم استاد تا آخر قبول داشتند. که نوادر المصنف را مرحوم ابن ادریس نسخه شیخ طوسی پیشش بوده این یکی قابل قبول است؛ چون شیخ طوسی سند صحیح به محمد بن علی بن محبوب دارند. پس این یکی را قبول داشتند. بقیه را دیگر قبول نداشتند. بقیه مستطرفات را قبول نداشتند.

خب این دو تا رأی. یک رأی دیگر هم می شود پیدا کرد که شاید مثلا بعضی تمایل داشتند و حاصلش این است که این کتابهایی که ایشان نقل می کند، مختلف است. بعضی کتب مشهوره هستند. آنجایی که کتب مشهوره است قبول می کنیم. آن جاهایی که کتب مشهوره

مثلا از کتاب حریز نقل می کند. حریز کتاب مشهوری بوده. آن جایی که کتب مشهوره ابن ادریس نقل کرده قبول بکنیم. آن جایی که کتب مشهوره نیست قبول نکنیم.

این هم مثلا رأی نمی دانم چندم حالا فرض کنید.

یک رأی دیگر این که این کتابهایی را که مرحوم ابن ادریس آورده، در بعضی از موارد مثلا طریق به شیخ طوسی صحیح بوده به این کتابها، آنجاها قبول می کنیم. بعضی مواردش مثلا نه. غرض صحبت هایی شده.

حق این است که اصولا ما توضیحاتش را چند بار عرض کردیم. ابن ادریس در معرفت کتاب و نسخه حالا غیر از اینکه احتمالا چون می گویند چهل و خرده ای سالش بوده فوت کرده، دوران جوانی اش بوده است. مرد دقیق النظری است انصافا ابن ادریس را باید قبول کرد مرد فوق العاده ای است، استعدادش خیلی خوب است، قابلیت هایش خیلی خوب است. اما کاملا واضح است آن پختگی لازم علمی را هم ندارد، فقهی را هم ندارد. مرد بزرگواری است، جلیل القدر است. و چون مبنایش هم عدم حجیت خبر است، مثل مرحوم سید مرتضی، خب انصافا در فقه با مشکلاتی، کسی که این مبنا را داشته باشد بامشکلاتی روبرو می شود. یک مشکلات مبنایی هم دارد.

و احتمالا چون قائل به حجیت خبر هم نبود، حالا نمی دانیم احتمال می دهیم، خیلی دنبال این خط و ربط نبوده، حالا این خبر درست، نادرست، این کتاب مال این آقا باشد، نباشد، ظاهرا، مجموعا. چون در این کتاب ایشان مثلا یک چیزی را به جامع بزنطی نسبت می دهند که توش احادیثی است که قطعاً بزنطی آنها را نقل نمی کند. که این توضیحاتش را دادیم. احتمال می دهیم پشت کتاب بوده حالا کتاب جامع، یعنی مثل جامع المقدمات، چندین کتاب بوده، ایشان خیال کرده جامع، یعنی جامع بزنطی. احتمالی که ما می دهیم؛ چون در این چیزی که ایشان به عنوان جامع بزنطی نقل کرده یک قطعه معتنا بهش مال کتاب علی بن جعفر است اصلا. اصلا مال کتاب بزنطی نیست. و مرحوم بزنطی اصولا از علی بن جعفر نقل نمی کند. حالا بخواهیم مباحث کتاب شناسی را اینجا بگوییم خیلی طول می کشد. چون متأسفانه مستطرفات اخیرا خب تحقیق شده چاپ شده اما آن کاری که لازم بود نشده متأسفانه.

به هر حال من فعلا وارد این بحث نمی شوم. شواهد ما نشان می دهد که ایشان به خاطر اینکه به خطر واحد اعتقاد نداشته، صرف وقت روی این قسمت نکرده است. مثلا کتاب دیده پشتش نوشته کتاب ابان، من باب مثال. گفته این ابان بن تغلب، خب ابان بن تغلب شخصیت بزرگواری هم هست. برداشته هم آورده، حالا خیلی هم عجیب است. خودش هم فهمیده، نوشته صاحب الباقر و الصادق علیهما السلام، که ابان است که جزو اصحاب امام باقر (ع) و امام صادق (ع) است. من نمی فهمم اصلا ایشان خودش نوشته صاحب ذلک ما استطرفانه

من کتاب ابان بن تغلب و هو صاحب الباقر و الصادق علیهما السلام. بعد هم احادیث را آورده. خب خودش نوشته دیگر. یک حدیثش با دو واسطه از امام رضا(ع) است. آخر ابان ممکن است با دو واسطه از امام رضا(ع) نقل بکند؟ اصلا این به عقل آدم می آید؟ احتمال می دهم شاید ایشان اصلا توجه نمی کرده در حین نوشتن. اگر حالا این صاحب الباقر و الصادق(ع) را نوشته بود باز یک چیزی. ابان اصولا وفاتش شش سال قبل از تولد حضرت رضا(ع) است. ابان نمی دانم ۱۴۱ یا ۱۴۲، وفات ابان در زمان امام صادق(ع) و قبل از تولد حضرت رضا(ع) است. شش سال.

آخر ایشان نباید تصور بکند که معقول است چنین کسی با دو واسطه از امام رضا(ع) نقل بکند؟ تصریح کرده عن ابی الحسن الرضا علیه السلام. اصلا به عقل آدم می آید چنین چیزی؟ مگر در عالم برزخ به اصطلاح نقل کند. خب چنین چیزی، اگر این صاحب الباقر و الصادقش هم نبود احتمال می دهم حالا مثلا ملتفت نشدند. لذا احتمال می دهیم که ایشان مثل اینکه اولیات این فن را هم ایشان آشنا نبودند. احتمالی که ما می دهیم این است که ایشان اولیات خیلی مورد بدیهی و روشن. اصلا کسی که صاحب الباقر(ع) باشد چطور با دو واسطه از حضرت رضا(ع) نقل می کند؟ امام باقر(ع) متوفای بنا بر مشهور ۱۱۴ هستند. حضرت رضا(ع) هم ۲۰۲ یا ۲۰۳ یا ۲۰۱ یا ۲۰۲. خب این اگر بخواهد به دو واسطه این باید کسی باشد ۲۶۰ - ۲۷۰ باشد. این چطور می شود سال ۱۱۴ را درک کرده باشد که زمان امام باقر(ع) است.

به هر حال چون خیلی جاهای دیگر هم دارد، اختصاص به اینجا ندارد. یک جای دیگر هم یک کتاب دیگر هم دارد. من چون نمی خواهم وارد کتاب مستطرفات الان بشوم. لذا ممکن است یک کسی حتی روی همین نسخه نوادر المصنفین هم شبهه بکند. به هر حال روی این نسخه نوادر المصنفین هم شبهه بکند. به هر حال یک مشکلی که این کتاب دارد، غیر از این جهتی که الان عرض کردم، مثل در این نوادر المصنفین که ایشان دارد، احادیثی دارد در احکام که خب مهم هم هستند، کارگزار هستند. حتی شیخ طوسی نقل نکرده است. چون شیخ طوسی زیاد از محمد بن علی بن محبوب نقل می کند.

من چند دفعه عرض کردم در کل کتاب فروع کافی، ما یک حدیث از محمد بن علی بن محبوب نداریم با اینکه از شخصیت های بزرگ قم است. البته کلینی شاگرد مع الواسطه ایشان است. مستقیم از ایشان نقل نمی کند. در کل اصول کافی یک دانه حدیث از او هست. در کل فروع هم هیچی از ایشان حدیث نیست. که این هم نمی فهمیم چون خیلی نجاشی و دیگران از این محمد بن علی بن محبوب تجلیل و توثیق کردند. مرد بزرگواری است نمی شود انکار کرد.



و عرض کردیم بیشترین احادیث در بابهای جلد ۳ و ۴ فقیه دارد محمد بن علی بن محبوب. جلد یک و دو خیلی کم است. بیشترین احادیثی که شما در تهذیب مخصوصا اوایل تهذیب می بینید کلا منفردات شیخ طوسی است. این هم یکی از آن مغلفات کار ماست که نمی فهمیم چه کار بکنیم.

معظم روایاتی که در جلد یک و دو و سه و چهار و پنج مثلا تهذیب می بینید از محمد بن علی بن محبوب ابتدا کرده، کلینی که قطعا نیاورده، صدوق هم اگر آورده باشد تک و توکی. در باب ابواب حدود و دیات چرا، کمی بیشتر آورده است. اما اصولا کم آورده مرحوم صدوق هم با اینکه قمی هم هست خود ایشان. این محمد بن علی بن محبوب هم از اشاعره قم است. از اجلاء اصحاب ما در قم است. شخصیت کمی نیست، یعنی شخصیت کوچکی به حساب نمی آید. حالا برای من شبهه شد که اشعری هست یا نه. الان شبهه شد برایم محمد بن علی بن محبوب.

علی ای حال همین روایتی که شاید شنیده باشید که مرحوم استاد هم اول احتیاط و جویی بعد فتوا دادند که خمس در هدیه هست، یک سند واحد دارد در همین کتاب مستطرفات آمده. آن هم در کتاب محمد بن علی بن محبوب به خط شیخ. از عجایب این است که شیخ این را هم نقل نکرده است. این خیلی عجیب است. خیلی تعجب آور است. این خود مرحوم شیخ طوسی این حدیث را نقل نکرده است. خیلی هم عجیب است واقعا همچنین حدیثی در همچنین مسئله ای باشد، شیخ طوسی نقل نکند.

کلینی و صدوق که اصلا نقل نکردند. مرحوم ابن ادریس در مستطرفات از همین نسخه. غرض با آن مقدماتی که ما از ابن ادریس الان اجمالش را برایتان تصویر کردیم، این شبهه می آید که ایشان خب مثلا ایشان می گویند نوه دختری است. تازه این نوه بودن ایشان هم محل کلام است. خیلی روشن نیست که ایشان چگونه به شیخ می رسد. نوه دختری یا پسری ایشان است.

حالا به هر حال احتمال دارد که مثلا نسخه ای در خاندان بوده می گفتند نسخه مرحوم شیخ طوسی است. خب اگر ایشان اهل حدیث هم خیلی نباشد، ممکن است همان را هم اشتباه بکنند و جابجا بکنند.

علی ای حال اگر بنا بشود چیزی در آن مجموعه مستطرفات ارزش علمی اجمالا داشته باشد همین نوادر المصنفین است. بقیه اش خیلی روشن نیست.

به هر حال ایشان از کتاب عبدالله بن بکیر بن اعین نقل می کند. خب طبعا مخصوصا عبدالله بن بکیر جزو فطحی ها بوده

س: این روایتی که فرمودید روایت خمس بر هدیه را احمد بن هلال ۱۳: ۲۳ درست است؟

ج: بله، عن ابن ابی عمیر

س: قابل پذیرش است؟

ج: ببینید آقای خویی چون مشهور احمد بن هلال تضعیف کردند. آقای خویی می گوید نه خودش مذهبش فاسد است بلکه ایشان می گوید لا مذهب است اصلاً؛ چون گاهی ناصبی بوده گاهی اوقات جزو غلو بوده است. این درست نیست این که ایشان فرمودند. اما ایشان می گوید چون نجاشی گفته صالح الروایه قبول می کنیم. حدیثش صحیح است.

الا انه يعرف وينكر دارد. ایشان می گوید يعرف وینکر هم یعنی حدیث معروف نقل می کند و هم حدیث منکر. می گوید این هم مضربه روایت است. لکن ما توضیحاتش را عرض کردیم. مشکل احمد بن هلال وثاقت نیست که این بحث را بکنیم. مشکل احمد بن هلال اعتماد بر نسخی است که صحت آن نسخه واضح نیست.

س: خود مرحوم شیخ انصاری دارد که گاهی ایشان غالی است گاهی ناصبی است.

ج: خب آقای خویی هم از شیخ انصاری نقل می کند. آخر در آن عبارت دارد وقف علی ابی جعفر، گفتند پس این واقفی بوده مثلاً. جزو واقفی بر ابی جعفر گفتند قاعدتاً بر حضرت جواد(ع). آن علیه السلام به آن اضافه کرده شده حضرت جواد(ع). این ابی جعفر مراد محمد بن عثمان عمری است سند این است. چون به عثمان بن سعید پدرش نایب اول اعتقاد داشت، به نایب دوم اعتقاد پیدا نکرد. این وقف علی ابی جعفر پسر عثمان بن سعید است نه ابی جعفر جواد(ع). اصلاً یک علیه السلام اضافه کردند گفتند پس این واقفی است و نمی دانم ناصبی است و حرفهای این جوری.

س: دین داشته ایشان یا نه؟

ج: علی ای حال آنها که به شوخی شبهه است اینها باشد کنار. اما ایشان یک شخصیت خاصی داشته. البته چون در لعنش روایت از بقیة الله(ع) رسیده، قبولش نمی کنیم. اما دروغ نمی گفته، نسخه اش غلط داشته است. ما این را توضیحات کافی دادیم. مراد مرحوم نجاشی از يعرف وینکر همین است. اینها توجه نکردند.

س: خود شما استاد اعتقاد ایشان را چطور می دانید؟

ج: مثل بقیه بوده، ایشان اصلاً جزو زهاد و صوفیه و ۵۴ مرتبه حج رفته، ۲۰ بار حج پیاده از بغداد رفته، خیلی چهره خاصی داشته دیگر.

س: این ناصبی بودنش را چطور توضیح می دهید

ج: ابتدا نه واقعی نه ناصبی نه هیچی

س: لعن پس چیست

ج: لعن به خاطر اینکه در آن زمان مناقشه در نائب خاص اصلا مساوی بود بامناقشه در مذهب. چون شیعه در اضطراب شدید بود. حضرت بقیه الله (ع) غایب بودند و دوران عثمان بن سعید کوتاه بود. شش سال تقریباً. و لذا این بدبخت هم می گفت بابا من چیزی نمی گویم راجع به ابو جعفر. نمی گویم نیست، می گویم پیش من، من چیزی نمی گویم. لکن این صلاح نبود و آن موقع، خب مرد بزرگی هم بود دیگر ایشان از تقریباً نزدیک نود سال عمرش است. بعد هم یک چهره، در یک روایت دارد احضروا الصوفی المتأبن، یک روایت همین طور است. خب ۵۴ حج از بغداد رفته، ۲۰ حج پیاده رفته، و دارد که روا اصول اصحابنا و مصنفاتهم از نظر علمی هم آن طور، از نظر ... خب این یک شخصیت خاصی بود. در آن زمان این مضر بود. دقت می کنید؟ در اول غیبت بود، سال هفتم و ششم غیبت بود. این برای شیعه خیلی. لعن را به خاطر این جهات نه ناصبی بودن، نه اینکه واقعی است.

خودش هم بدبخت گفته بابا من گفتم ثابت نیست اما این به درد نمی خورد. وقتی که امام (ع) فرمود باید قبول بکنیم. من گفتم فلان به چه درد می خورد. آن لعن این است. ایشان واقعی هم نیست، بعضی آمدند یک فرقه واقعی برای حضرت جواد (ع) درست کردند به خاطر همین وقف علی ابو جعفر. اصلا این واقعی نیست. این ابو جعفر محمد بن عثمان عمری است و ربطی به حضرت جواد (ع) ندارد.

علی ای حال اینها مشکلاتش به خاطر جهات دیگری است. یعنی این مشکلاتی که در تقیم این شخص روشن شده است. به هر حال شخص قابل اعتماد هست، بد نیست، اصول اصحاب را نقل کرده، اطلاعاتش تا حد زیادی خوب است. اما ایشان یک مشکل دیگر دارد. مثلاً از کتاب ابن ابی عمیر نقل می کند، نمی فهمم حالا خرابی اش هم از کجاست نمی فهمیم. مثلاً از نسخه ابن ابی عمیر نقل می کند که با نسخه مشهور اصحاب نمی خورد. لذا مشکل کتاب ایشان، مثلاً مشکل این روایت شاید در این نسخه ایشان بود، در بقیه نسخ نبود. همین روایت. چون بعدش هم ابن ابی عمیر است. عن احمد بن هلال عن ابن ابی عمیر.

مشکل ببینید، دقیق همیشه باید آن نقطه اشکال را روشن کرد. خود ایشان روایتش قابل قبول. ناصبی بودنش بیهوده است، واقعی بودنش بیهوده است. و لکن ایشان حالا نجاشی هم می گوید الا انه يعرف و ينكر، نجاشی هم متحیر است. ما هم متحیریم. ثم ما متعبد به نجاشی نیستیم. عرض کردیم کرارا و مرارا تعبد ما خیلی به نجاشی نیست. ما دو تا نسخه از ابن ابی عمیر در مورد دیگر مقارنه کردیم، احمد بن هلال

نقل کرده، کس دیگری هم نقل کرده است. نسخه احمد بن هلال نیم سطر زیادی دارد. از کجا آمده؟ نمی فهمیم ما هم نمی فهمیم چرا. جای دیگر غیر از این روایت. غیر از روایت خمس. اصلاً مقارنه کردیم. بحث ما کلام نجاشی نیست.

آقایان غالباً می دانند که ما تا حتی المقدور از تعبد خارج می شویم. بحث ما تعبد به کلام نجاشی نیست. خودم شخصا مقارنه کردیم دیدیم نسخه ابن ابی عمیر، احمد بن هلال نقل کرده و غیرش در یک موضوع واحد مثل یک روایت سه چهار سطر است. در نسخه احمد بن هلال نیم سطر زیادی آمده است. این يعرف و ینکر یعنی این. این که یروی حدیث معروف و یروی حدیث منکر، روایت حدیث منکر که مشکل ندارد که.

نه، ایشان چیزی را نقل می کند که آن چیز منکر است. ایشان نسخه ای را از ابن ابی عمیر نقل می کند که منکر است. منکر یعنی مشهور نقل نکردند. معروف یعنی شناخته شده.

آن وقت اگر ما دیدیم روایت خمس به این صراحت فقط نزد احمد بن هلال آمده از ابن ابی عمیر، اصحاب اشکال می کردند. شاید هم مرحوم محمد بن علی بن محبوب در نوادر آورده برای این جهت. یک چیز نادری بوده است.

اشکال این روایت نمی دانم روشن شد برایتان؟ اشکال این روایت این است که نمی دانیم اصلاً در نسخه ابن ابی عمیر هست یا نه؟ عرض کردیم خیلی از اشکالات قبل از امام (ع) است. من این که می گویم قبل از امام (ع) یکی هم همین.

س: دیگر شناخته نمی شود

ج: چه شناخته نمی شود؟

س: مشهور که این را نقل نکردند از کجا شناخته بشود؟

ج: برای اینکه فتوا به آن ندادند، نیاوردند. کتاب ابن ابی عمیر، نه کافی آورده، نه فقیه آورده

س: يعرف و ینکر که می فرمایید يعرف و ینکر را چه معنا می کنید استاد شما؟

ج: در مقابل معروف. یعنی نسخه معروف این طور است، این منکر، نسخه شاذ است. منکر است. شاذ هم با منکر در علم حدیث بعضی یکی گرفتند. بعضی می گویند نه با همدیگر فرق می کند. حالا بحث آن جهت نمی کنیم. یعنی ایشان این کتاب را آورده، مثل همین فرض کنید وسائل. یک نسخه وسائل هست نیم سطر یک حدیث زیادی دارد. مرحوم شیخ نجاشی تقیم فهرستی برایش کرده

است. شاهر است، حالا از شاهر ۲۹:۴۹ چون خب این حکم، حکم الهی است شوخی که نیست که در هدیه بخواهد خمس باشد که حکم الهی است که.

س: نه این را قبول داریم الان اگر

ج: کتاب ابن ابی عمیر پیش کلینی، پیش صدوق، پیش اینها بوده دیگر. پیش صدوق که مستقیم بوده، پیش کلینی هم احتمالاً مستقیم بوده. و این نه این نقل کرده نه او نقل کرده، خود شیخ هم نقل نکرده است. مخصوصاً که مرحوم ابن ادریس می گوید نسخه شیخ پیش من است. خیلی عجیب است. این هم نقل نکرده است.

تصور بکنید. تا قرن ششم. فتوا هم که نبوده، خب این مشکل دارد دیگر. این مشکل را ننیم به امام (ع). نگویم سند درست است. خب راه دیگر دارد. این است که مشکل دارد، کتابهای نقل های، شما احمد بن هلال را بیاورید، عبارت شیخ طوسی را آقایان بیاورند احمد بن هلال که روا اصول اصحابنا و مصنفاتهم. اولین کسی که ما داریم اصول، اصلاً عرض کردم چند بار هم، اولین کسی که تا حالا من پیدا کردم، شاید قبل از این هم باشد، که تعبیر شده که روا اصول، احمد بن هلال است. قبل از ایشان نداریم. و این معنایش این است که عنوان اصول زمان حضرت رضا (ع) باید درست شده باشد.

س: و قد روا اکثر اصول اصحابنا

ج: اصحابنا. این تعبیر نجاشی، نه شیخ طوسی

س: صالح الروایه يعرف منها و ينكر، و قد روی فيه ذموم من سيدنا ابی محمد العسكري عليه السلام ولا اعرف له الا كتاب يوم و ليله

ج: کتاب یوم و ليله مثل توضیح المسائل بوده، الان. کتاب یوم و ليله دعا نبوده، نه این دعای شب و روز. اصطلاحاً کتابهایی که به عنوان عمل بوده، یک چیزی شبیه همین فقه الرضا بوده است. رساله های عملیه را در آن وقت می گفتند کتاب یوم و ليله. اصطلاح است. مرحوم یونس هم دارد. عده ای داریم که کتاب یوم و ليله دارند. این فقه الرضای فعلی هم کتاب یوم و ليله است. و لذا ما عرض کردیم اگر کتاب تکلیف نباشد، یک چیز شبیه این کتاب است. که بین سالهای ۲۵۰ تا ۳۵۰ باید تألیف شده باشد.

این کتاب یوم و ليله هم که ایشان می گوید اشاره به همین است. بفرمایید

س: ذمش حاج آقا از امام عسکری علیه السلام

ج: مشکل است، این هنوز ثابت نشده است. بله می خواستم توضیح بدهم. ذموم از ابی محمد (ع) مشکل است. مگر اول امرش بوده بعد برگشته باشد و الا خیلی مشکل است.

س: این که شاذ است چطور معروف شده؟

ج: بله آقا؟

س: یک چیزی که شاذ است، ینکر یعنی شاذ دیگر درست است؟

ج: نه کتابی صالح الروایه

س: معروف بودنش

ج: معروف بودنش به همین ۵۴ بار حج رفته، کتب اصحاب، یعنی هم به لحاظ علمی مرد ملایی بوده، روا اکثر اصول اصحابنا خب.

بعد هم عمر درازی داشته. ایشان متولد زمان حضرت موسی بن جعفر (ع) است ایشان و در اوایل غیبت صغری فوت کرده است.

س: نه خود استاد این اصطلاح یعرف و ینکر ناظر به شخص است یا حدیث؟

ج: حدیثش است. حدیثش هم نه کتابش. اهل سنت به حدیثش می زنند ما بیشتر به کتب می زنیم.

س: اگر ینکر یعنی شاذ، شاذ دیگر معروف نمی شود.

ج: نه یعنی چیزی را نقل می کند که در بقیه کتب نیست. نمی دانیم از کجا نقل کرده است.

نمی گوید ایشان دروغ گفته. خوب دقت بکنید. یک دفعه می گوید ایشان دروغ گفته، نه نمی گوید دروغ گفته. می گوید نمی فهمیم

نمی دانیم چرا. یک چیزی در کتاب، من هم الان نمی دانم. نه اینکه حالا خب نجاشی که نزدیک تر بوده است. الان خب به شما عرض کردم

می خواهید در ابواب صوم محرم وسائل برگردید یک حدیثی است ابن ابی عمیر نقل می کند هم احمد بن هلال هم غیر احمد. نسخه احمد

بن هلال نیم سطر زیادی دارد. مقارنه خیلی راحتی است مشکل خاصی نداریم ما. حرف هایمان که تعبدی نیست که. نجاشی می خواهد

بگوید بله، این مشکل در روایات ایشان هست. ایشان یک کتاب نقل می کند همین اکثر اصول اصحابنا. متن معروف نسخه معروف یک

طور است، ایشان جور دیگری نقل می کند، زیادی نقل می کند.

شاهد کجاست؟ همین روایت. مسئله ای که جزو احکام الهی است. شوخی که نیست که خمس در هدیه. این اگر در کتاب ابن ابی عمیر بود، خب کلینی قبلش بود، صدوق قبلش بود، فتوا باید می دادند. شیخ طوسی باید نقل می کرد. خود شیخ طوسی اگر راست باشد عبارت ابن ادریس، همین نسخه را به خط خودش نوشته است. خیلی عجیب است خب. به خط خودش نوشته، نقل نمی کند. در تهذیب و استبصار هم نقل نکرده.

عرض کردیم ما این که این روایت چنین روایتی را ابن ابی عمیر نقل کرده فقط در قرن ششم فهمیدیم. و منحصر از طریق احمد بن هلال. خب این چیست معنایش. یک عده فهمیدند که بگوییم این آقا ضعیف است مثلا. کذاب و ضعیف و دین ندارد و الی آخره. من نظرم این است که حق با نجاشی است. ضعیف نیست. ایشان می گوید صالح الروایه. خود ایشان فی نفسه مشکل ندارد. اما وقتی نگاه می کنیم کتابهایی که ایشان نقل کرده، مقایسه می کنیم مشکل دارد. نسخه ای را از ابن ابی عمیر نقل می کند که دیگران هم نقل کردند. چیزی نقل می کند کسی نقل نکرده خودش منفرد است. لکن بگوییم من جعل کرده، می گوید مشکل است، چون نجاشی ما به جعل نمی شناسیم. حالا به قول یکی از گفت یکی از علم های یقوفی که مرحوم آقای تستری دارد؛ شاید این در حاشیه بوده، در نسخه ایشان در متن رفته. مثلا آن نصف سطری در حاشیه بوده در نسخه معروف، مال کلام مثلا توضیحا ایشان برداشته برده در متن. مثلا ممکن است یک چیزی این جوری. لازم نیست که حتما دروغ باشد.

دقت فرمودید؟ کمی از بحث خارج شدیم لکن خب انشاء الله فواید داشت.

این روایت را به هر حال سابقا خواندیم در باب توریه، فالرجل یستأذن علیه فیقول للجاریه قولی لیس هو ههنا، قال لا بأس لیس بکذب؛ من توضیحش را عرض کردم. این روایت در کوفه علی تقدیر صدورش در کوفه جاری شده، نقل شده. در مدینه صادر شده در کوفه نقل شده علی تقدیر صحتش. و عرض کردیم در کوفه آن زمان قبل از روایت بین دو تا از بزرگان اهل سنت همین بحث آمده است. یکی از اهل سنت می گفت این اشکال ندارد، این توریه است، دروغ نیست. گفتم شعبی و آن یکی دیگر. عبارتش را خواندیم. یکی هم می گفته نه این دروغ است. چرا بگوید لیس ههنا، بگوید اینجا نیست، دم در نیست. قولی للجاریه لیس هاهنا. قال لا بأس لیس بکذب. این دروغ نیست.

ظاهرا مرحوم شیخ وسائل از این عبارت فهمیده اصلاح. این که ظاهرا اضطرار است. ظاهرش که اضطرار است. به هر حال ایشان اصلاح، چون گفته لیس بکذب، اصلاح فهمیده است.

س: کجایش اضطرار دارد؟

ج: خب نمی خواهد خودش بگوید من اینجا هستم

اصلاح که نیست که

س: اصلاح هم نیست

ج: حالا بله، اصلاح هم نیست، اضطرار، معلوم است که

فیقول للجاریه قولی، چون فی الرجل یستأذن علیه، کسی وارد می شود می خواهد جواب بدهد. گفت دفعش بکند، گفت که به او بگوید به جاریه بگو اینجا نیست یعنی دم در نیست. فقال لا بأس لیس بکذب. لکن مرحوم صاحب وسائل از آن فهمیده اصلاح و اصلاح کذب نیست.

لکن ظاهرا روایت توریه است و امام (ع) می خواهند بفرمایند توریه کذب نیست. نه اینکه اصلاح کذب نیست. ظاهرا مرحوم صاحب وسائل خوب نفهمیده رضوان الله تعالی علیه.

علی ای حال حدیث شماره ۸ به لحاظ سندی، مصدري اشکال دارد.

حدیث شماره ۹ مرحوم کشی در کتاب رجال عن محمد بن مسعود استاد ایشان، عیاشی از اجلاست. عن حمدان بن احمد قرانسی بد نیست اجمالا. عن معاویة بن حکیم. این یک سند. سند دوم محمد بن الحسن و عثمان بن حامد، این دو نفر را نمی شناسیم، جزو مشایخ کشی هستند. عرض کردیم کشی حدود پنجاه و یکی دوسه تا استاد دارد. حالا بعضی هایش ممکن است تکراری باشند. حالا چهل و خرده ای، چهل و هفت و هشت تا مثلا استاد دارد. معظمش ناشناخته است. شاید چهار پنج تایش شناخته است. معظمش ناشناخته است. این محمد بن الحسن براسی، نمی دانم برانی، و عثمان بن حامد، نه این دو تا کشی هستند. محمد بن الحسن کشی است و عثمان بن حامد الکشیان، جمیعا عن محمد بن یزداد، این محمد بن یزداد را هم، عرض کردم من همین تازگی عرض کردم یک عده در قرن سوم و چهارم، ما از مشایخ این منطقه یعنی از قم و خراسان و کش و سمرقند و اینها داریم، آشنایی با اینها نداریم. و غالبا هم می گوئیم روایت ضعیف به خاطر اینها. و بعید هم نیست اینها شخصیت باشند، متأسفانه ما علم مان کم است. نه اینکه اینها، اصلا نمی دانیم، مثل اینکه



علمای بغداد ما که نوشتند فرض کنید مثلاً مرحوم برقی که نوشته متعرض این تا این طبقه نرسیده یا نشده. شیخ که بعد از این طبقه است متعرض نشده، نمی دانم چرا؟ و نجاشی هم متعرض مولفین شده است.

علی ای حال محمد بن یزداد از شواهدی که ما داریم ایشان اهل ری هم هست. الرازی. و یکی از وسائط نقل میراث های عراق به همین آقای کشی است. این مقدار هم اینها استنباط بنده است. و الا راجع به ایشان محمد بن یزداد آشنایی نداریم این چه شخصیتی است. یک مقداری که ما می بینیم مثلاً محمد بن یزداد که مال تهران است یا ری سابق می گفتند، عن معاویه بن حکیم می رود به کوفه. این را کاملاً ما احساس می کنیم از مشایخ واسطه است. ایرانی الاصل است اما به کوفه رفته، به عراق رفته، مصادر روایات عراق را برای ایشان برای مشایخ کشی آورده. آورده تا به حساب خراسان و سمرقند و اینجور...

عن معاویه بن حکیم عن ابيه عن جده، خیلی الان وضع این دو تا روشن نیست. عن ابی عبدالله فی حدیث انه قال ابلیغ اصحابی کذا و کذا و ابلیغهم کذا و کذا قال قلت فانی لا احفظ هذا فاقول ما حفظت و لم احفظ، و لم احفظ احسن ما یحضرنی؛ آنجا که به ذهنم می آید مثلاً یک کلام زیبایی، آن که قشنگ است.

قال نعم المصلح لیس بکذاب. چون قصد، این اصلاح، اصلاح ذات البین است. کدام یکی از آقایان می گفتند که اصلاح اعم است. این اصلاح اعم است.

س: حاج آقا کشی همین روایت را آورده بعدش می گوید قال عمار بن کشی هذا غلط و الوهم فی الحدیث

ج: بله، می خواهد بگوید حق نداری تصرف نکنید. راست است.

س: لقد عطا معاویه فی شیء منکر لا ۴۰:۳۶

ج: بله می خواهد بگوید ایشان می گوید من همین جوری می گویم خودم، می گویم مثلاً درستش بهترین چیزی که شنیدم این است. خودم دیدم. امام (ع) می فرماید نه، اشکال ندارد اما حق با کشی است. حق با این است. یک روایتی هم هست اهل سنت دارند یا به این مناسبت، این موضوعات ابن جوزی که این بحث را نگاه می کردیم آنجا هم دارد موضوعات، که از پیغمبر (ص) یک حدیثی که هر حدیثی به شما رسیده، این مطلبش قبول و حق است، از من قبول نکنید. ولو من نگفته باشم قبول نکنید. یعنی به اصطلاح معیار قبول حدیث را به شناخت حقی که ما می دانیم. حالا دیدیم خیلی حرف خوبی است قبول می کنیم. پرت و پلا هم باشد به عقل خودمان خوب آمد قبول

می‌کنیم. بعد نوشته از قول یکی از علمای اهل سنت می‌گوید هذا حديث وضعت الزنادقة؛ اصلاً این زنادقه، چون مثلاً فرض کنید کلام ارسطو را نقل می‌کنیم حرف خوبی است؛ پس می‌گوییم مال رسول الله (ص). هر چه حرف خوب است به رسول الله (ع) نسبت بدهیم. انصافاً هم تعبیر لطیفی است. این اشکال کشی هم مثل همان اشکالی است که آن آقا گفت. می‌گوید من هر چه خوب است می‌خواهم، امام (ع) فرمودند اشکال ندارد. خب معلوم است که اشکال دارد. راست می‌گوید کشی حق با ایشان است.

محمد بن علی بن الحسین فی کتاب الاخوان بسنده عن الرضا عليه السلام ان الرجل لیصدق علی اخیه فیئاله عنت من صدقه، عنت سختی گرفتاری. آنجا به گرفتاری، فیکون کذاباً عند الله. این عند الله در واقع ولو ظاهراً لسان او به صدق آمده، لکن در باطن عمل او کذب است.

و ان الرجل لیکذب علی اخیه یرید به نفعه فیکون عند الله صادقاً، و این نشان می‌دهد این حدیث که من دو روز است هی دارم صحبت می‌کنم، صدق و کذب واقعا عوض می‌کند. مثل همان مثالی که عرض کردم.

مرحوم سید رضی در، سید رضی اینها دو تا برادر هستند، سید رضی اسمش محمد است، سید مرتضی علی است. این دو تا اشتباه نشود. عن امیر المومنین (ع) انه قال علامة الايمان، همین بود که خواندیم. یکی از احادیث دیگری که در باب اصلاح است، این در باب ۱۴۴ این ابواب احکام العشره آمده است.

بله، در اینجا یک بابی است در باب هجرت، در باب ترک، مهاجرت، ترک کردن، یک روایتی است که اگر دو نفر با همدیگر اختلاف کردند، فالیرجع المظلوم الی صاحبه؛ این که مظلوم است بیاید، فان الله تعالی حکم العدل؛ آهان، فالیرجع المظلوم الی صاحبه حتی یقول لصاحبه، به آن رفیقش بگوید؛ ای اخی انا ظالم، آقای خوبی فرمودند از این روایت معلوم می‌شود که برای اصلاح می‌شود انسان دروغ بگوید. چون این مظلوم بوده، می‌گوید انا ظالم این دروغ است. دروغ برای اصلاح است. انا ظالم. حتی یقطع الهجران بینة و بین صاحبه. این روایتی که اینجا الان خواندم، شماره ۳ از باب ۱۴۴ است.

این حدیث فوق العاده ضعیف است. این قابل اعتماد نیست. و سابقاً هم عرض کردم حدیثی بوده به نام یعنی جزوه‌ای بوده احتمالاً به نام وصیة المفضل للشیعه. شبیه بیانیه‌های حزبی هست سازمانی الان. ظاهراً خط غلو شیعه حالت سازماندهی داشته یعنی مثل عامه شیعه نبوده. غرض این می‌خورد به نشریه‌های داخل گروهی مال خود سازمان غلات. ظاهراً این طور می‌خورد. یک وصیتی است که حدود دو

صفحه است. عرض کردم وصیت به طور کامل در آخر تحف العقول آمده، تکه‌هایی از این هم در کتاب کافی آمده است. هم وضع سند خرابی دارد هم شواهد نشان می‌دهد که شاید جعلی باشد.

علی ای حال یکی این است که این شماره ۳ است. بله در شماره ۱۰ هم آمده است. در شماره ۱۰ عن احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی، عرض کردیم این آقا را نمی‌شناسیم در همدان بوده، شیخ طوسی خدمت ایشان رسیده شیخ صدوق. و می‌گوید کان خیر اصدوقا، توثیقش می‌کند.

عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن محمد بن حرمان، این کتاب آقای خویی که نوشته، نوشته محمد بن حرمان ضعیفه، ضعیف بمحمد حرمان. این محمد بن حرمان شرح کامل دادیم. ایشان محمد بن حرمان ابن اعین است و از اجلاء اصحاب است.

عن ابیه که حرمان برادر زاره باشد. لکن این هم دارد. انا ظالم. لکن ما اشکالمان در سر نسخه‌ای بود که مرحوم صدوق توسط احمد بن زیاد نقل می‌کند از علی بن ابراهیم. ایشان توثیقش می‌کند لکن پیش ما شبهه دارد، گیر دارد ایشان گیر دارد مشکل دارد. لذا این دو تا حدیثی که مرحوم استاد فرمودند هر دوش مشکل دارد که مظلوم بگوید انا الظالم. البته خود حکمش اشکال ندارد اما حدیثش مشکل دارد.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین